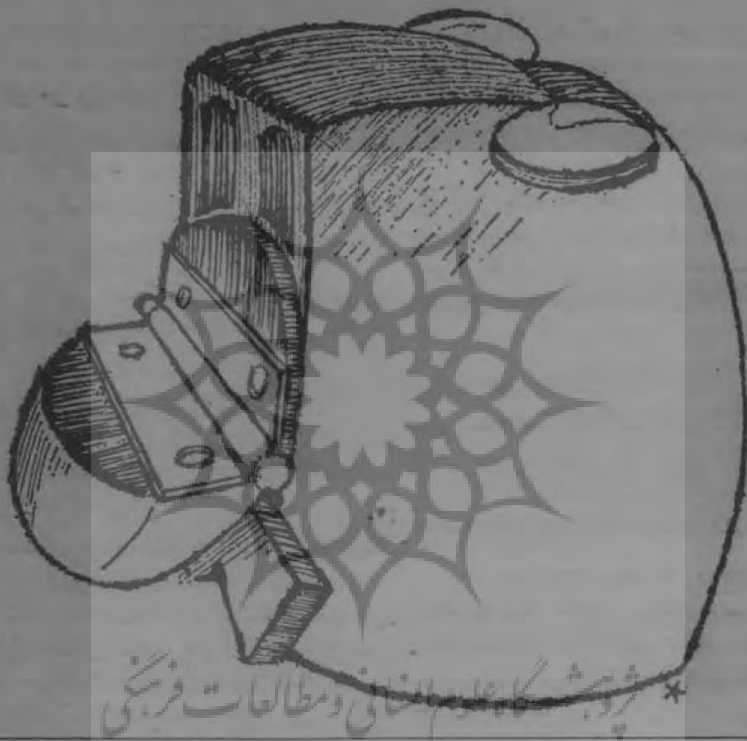


عینیت در پژوهشهای اجتماعی ارزش گذاری، اعتقاد و عقیده



* پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

« ارزش گذاری » مظهر آن اندیشه‌هایی است که بیان می‌کند واقعیت چگونه باید باشد - یا چگونه می‌باید بوده باشد .

مدعای اعتقادات انسان معرفت است . در نتیجه ، قضاوت درباره درستی اعتقادات همیشه باید با بکار بردن این معیار که آیا آنها اعتقادات درست یا کاذبی هستند ، و در صورت کاذب بودن تا چه حد و در چه جهتی از حقیقت بدور افتاده‌اند ، امکان‌پذیر باشد .

بعد دیگر ، کمال نسبی اعتقادات است . در اینجا نیز می‌توان اعتقادات را بطور عینی با معرفت جامع‌تری مقایسه و محل کمبودها و نقایص آنها را پیدا کرد . از سوی دیگر ، ارزش‌گذاری را به این معنی که مثلاً به تعیین ارزش یک وضع اجتماعی می‌پردازیم و می‌گوییم وضع آن « درست » ، « خوب » ، « عادلانه » ، « دلخواه » یا معکوس آن است یا بود - نمی‌توان با همان معیار عینی از طریق مقایسه با معرفتی حقیقی و کامل‌تر سنجید و مورد قضاوت قرارداد .

می‌آید که نسبت آن با چیزهای دیگر معلوم شود . رجوع کنید به زمینه جامعه‌شناسی ، تألیف آکابرین و نیم‌کیف ، اقتباس ا. ح. آریان‌پور ، ص ۱۵۵ ، ۱۳۴۴ ، تهران (مترجم) . به « عقیده »

Opinion مردم [که دومین نوع تصور آنها از واقعیت است - مترجم] ، اعتقادات و ارزش‌گذاریها به نحوی باهم عجین‌اند . در این باره من بعداً بحث خواهم کرد . گرچه در فراگردهای ذهنی مردم بین این دو تصور و مفهوم ، [« اعتقاد ، ارزش‌گذاری » و « عقیده » - مترجم] مرز دقیق و مشخصی وجود ندارد ، با اینحال از نقطه نظر تحلیل ما مفید است که بین این دو تصور و مفهوم تمایز قایل شویم زیرا که معنی منطقی این دو تصور و مفهوم باهم متفاوت است . یکی از این مفاهیم فکری و ادراکی (یا شناختی) است و دیگری هیجانی و ارادی . (۸) « اعتقادات » مظهر آن اندیشه‌هایی Idea است که بیان می‌کند واقعیت در حقیقت امر چگونه هست - یا چگونه بود ، در حالیکه

از آنجایی که علم جز شعور عام بسیار بغرنج یا فهم عادی بسیار پیچیده چیز دیگری نیست ، اگر جستجوی خود را با مشخص کردن جهان‌بینی مردم عادی اجتماع‌مان شروع کنیم - بدون آنکه دانشمندان علوم اجتماعی را در وضعیتی که تصورات خود را درباره چیزها و اشیاء ، هم خارج از رشته کارشان وهم - همانطور که خواهیم دید - داخل رشته‌شان بیان می‌کنند کنار بگذاریم - احتمالاً گام بسیار مفیدی برداشته‌ایم . در تمدنی که داریم ، نه تنها دانشمندان علوم اجتماعی ، بلکه عموم مردم نیز می‌خواهند معقول فکر کنند و درباره اموری که به آنها اطمینان دارند و واقعیتی که پیرامونشان هست و نسبت به آن واکنش نشان میدهند دلیل داشته باشند (۷) .

مفهوم و تصور مردم از واقعیت دو نوع است : مفهوم و تصور خالص و محض آنها را من « اعتقاد » Belief و « ارزش‌گذاری » Valuation می‌نامم . [ارزش‌گذاری یعنی تعیین ارزش Value یک چیز ؛ و ارزش یک چیز وقتی بدست

با اینحال، هنگامی که ارزش‌گذاری‌ها به یک فرد یا یک گروه تعلق دارد، مثل اعتقادات، جزئی از واقعیت را تشکیل می‌دهند و از طریق پژوهش می‌توان آن‌ها را، امانه بدان زحمت و اشکال، معلوم و محقق ساخت. (رجوع کنید به فصل ۵)

یک مشکل اساسی از این حقیقت ناشی می‌شود که ارزش‌گذاری‌های انسان معمولا متغیر و متضاد است. پشت رفتار Behavior انسان مجموعه‌ای از ارزش‌گذاری‌های متجانس قرار ندارد، بلکه آنچه هست معجونی است از تمایلات، علائق و آرمان‌ها، انسان به‌رحی از این تمایلات و علائق و آرمان‌ها آگاهانه اعتقاد دارد و برخی دیگر را مدتها فروشانده و خاموش نگاه میدارد؛ اما همه آنها در کار آند که رفتار انسان را در جهت مخصوص خودشان سوق دهند.

« گرایش‌های Attitude انسان ثابت نیست و رفتار معمولا به‌یک مصالحه و سازش اخلاقی تبدیل می‌شود. ارزش‌گذاری‌ها، معمولا در سطوح مختلف شخصیت اخلاقی قرار دارند و بطور کلی با درجات مختلفی از قضاوت‌های اخلاقی که جنبه عمومی پیدا می‌کنند منطبق می‌شوند.

در تمدن ما مردم معمولا عقیده دارند که ارزش‌گذاری‌های عام‌تر - که از طرف یک ملت یا حتی همه انسان‌ها از اعتبار بیشتری برخوردار است - بعنوان یک موضوع تجربی، اخلاقا نسبت به آن ارزش‌گذاری‌هایی که به افراد یا گروه‌های مشخصی تعلق دارد، « والا تر » است. این یک فرض « ازپیشی » A priori نیست بلکه مسأله‌ای است عمومی و بر مشاهده تجربی استوار است. همه میدانیم که چنین است.

در جریان زندگی کردن، کارکردن، فکر کردن و صحبت کردن عادی روزانه، انسان ارزش‌گذاری‌های خود را در یکی از سطوح شخصیت اخلاقی خود متمرکز می‌کند و غالبا ارزش‌گذاری‌های سبزه‌جویی سطوح دیگر را موقتا کنار می‌نهد. پایه و اساس چنین تمرکز انتخاب شده‌ای صراحتا با فرصت طلبی انسان ارتباط دارد.

ما انسان‌ها مخلوق‌های کاملی نیستیم و غالبا ارزش‌گذاری‌های والا تر را در زندگی روزانه خود زیر سربوش می‌گذاریم، ابراز ارزش‌گذاری‌های والا را برای فرصت‌هایی ذخیره می‌کنیم که طبیعتا تشریفاتی‌ترند و یا به‌نحوی از انحاء از زندگی روزانه ما جدا افتاده است و غالبا هم در آن‌ها ارزش‌گذاری‌های « نازل تر » سلطه دارند. نگاه اجمالی نشان می‌دهد که ارزش‌گذاری‌های « نازل تر » به‌شکل تعصب‌آمیزی از خودخواهی حکایت دارد و طبیعت آن‌ها با علائق اقتصادی، اجتماعی و جنسی Sexual و حبادت‌های ما در زمینه‌های خاص و زمان‌های خاص هماهنگ است و جنبه خیرخواهی و انسانی آن‌ها کمتر جهانی و همگانی است.

فی‌المثل ممکن است در اجتماع ملی اتحادیه کارگران برعلیه تبعیض نژادی سیاهان

در بازار کار به‌شدت ابراز مخالفت شود و با این واکنش، عمل ارزش‌گذاری در سطح والا بی ظاهر گردد. (رجوع کنید به فصل هفتم) - در عین حال، امکان دارد که در سطح محدود محلی، همین ارزش‌گذاری والا تحت‌الشعاع ارزش‌گذاری نازل‌تری که همانا تعصبات تنفرآمیز است و در مقایسه با ارزش‌گذاری‌های والا تر نازل می‌نماید قرار گیرد. چنین ارزش‌گذاری‌های نازلی در اقداماتی که آکنده از تبعیض نژادی است نمایان است.

دمکراسی یعنی « دولت و حکومتی که زاینده بحث و گفتگو » است. در حقیقت، شکل‌های دیگر دولت و حکومت کالا یا برای مدتی طولانی یکسره قابل به‌فرو نشانند بحث و گفتگو نیست. بحث و گفتگوی مؤثر سیاسی در سطح ملی یا بین‌المللی بر پایه این فرض قرار دارد که ارزش‌گذاری‌های عام، مخصوصا در سطح والا، از طرف اکثر مردم پذیرفته است. گروه یا گروه‌هایی در میان مردم، ارزش‌گذاری‌های والا را خواستار می‌شوند و به آن رو می‌آورند و به این ترتیب تضاد و ستیزه‌جویی ارزش‌گذارها را در میان گروه‌های دیگر آشکار می‌کنند و آنها را دامن می‌زنند.

یکی از مشکلات محقق ساختن ارزش‌گذارها از این واقعیت سرچشمه می‌گیرد که مردم غالبا سعی دارند ارزش‌گذاری‌ها را، « بعنوان عمل ارزش‌گذاری »، پنهان کنند - مخصوصا ارزش‌گذاری‌های عملی سطوح نازل‌تر را که از صستی بدست دیگر می‌گردند. مردم کوشش دارند این ارزش‌گذاری‌ها را به‌لباس اعتقاداتی بیاورند که مبتنی بر واقعیت است. مردم، در غیابشان معمولا با اعلام وضع خود که گویی به‌راحتی نتیجه استنباط‌های منطقی چیزی است که بنظر آنان حقیقت واقعیت است، عمل ارزش‌گذاری را کم به‌بازی می‌گیرند. « مردم تقابل دو ارزش‌گذاری خوب » هستند که معمولا نمی‌توانند جای « دلایل حقیقی » را بگیرند. در نتیجه عقاید آنها تبدیل به چیزی می‌شود که ما آنرا « معقول بودن » می‌نامیم.

در این فراگرد، ارزش‌گذاری‌ها، بدلیل آنکه بعنوان عقاید - یا انبساط‌های ساده‌ای که از عقاید منشعب می‌شوند - عرضه می‌گردند، « تصمم یا وجود خارجی » پیدا می‌کنند و در نتیجه ایجاب می‌کند که پنهانشان بداریم و مالا عدم پیوستگی آنها را از نظر دور کنیم. از رهگذر این فراگرد عقاید تحریف می‌شوند. مردم موفق می‌شوند که آن عقیده‌ای را باور کنند که می‌خواهند - بعبارت دیگر آن عقایدی را باور کنند که « منظورها » و « هدفهای » اساسی مصالحه و سازش مورد نظر آنها را در امر ارزش‌گذاری تامین می‌کند.

تدقیق علمی در عقاید عمومی نشان خواهد داد که نه تنها چنین عقایدی معمولا غلطاند، بلکه به‌شکل منظمی سردرگم شده‌اند. چنین تدقیق علمی نکات تاریک و بین‌بست‌های جهل غیر لازم،

و بعبارت دیگر، علاقه شگفت‌انگیز کسب معرفت را به‌هنگامی که معقول فکر کردن شدیدا مورد نظر است نشان خواهد داد.

هرچلی، مثل هر معرفتی، تمایل به‌فرصت طلبی دارد. هر کوشش آموزشی که هدف آن درست کردن اعتقادات تحریف شده مردم باشد، با مقاومت شدید روبرو می‌شود. علاقه مردم در اینست که ارزش‌گذاری‌ها و تضاد و ستیز ارزش‌گذاری‌های خود را پنهان کنند. یا دست کم می‌خواهند کوشش کنند که سیمای پیوسته و منظمی را از این بابت محفوظ نگه‌دارند. من بازهم به این مسأله خواهم پرداخت.

۴. وصف اعتقاداتی که به‌خاطر فرصت طلبی تحریف می‌شوند.

بگذارید اول آنچه را تا بحال گفته‌ام، با اوصافی چند از تمدن امریکایی که از نقطه نظر بی‌اهمیت‌ترین گروه اجتماعی آن یعنی سیاهان مورد مشاهده قرار گرفته و بررسی جامعه‌ای را شامل است، تشریح کنم. گرچه این بررسی یک ربع قرن پیش انجام گرفته، اما تمایل عمومی برای تحریف اعتقاداتی که هدف آن معقول جلوه‌دادن ارزش‌گذاری و رفتار انسان است، به همان اندازه که در گذشته وجود داشته، اکنون نیز وجود دارد. در حقیقت این روند در تمام انواع روابط اجتماعی، و در همه جوامع و در همه زمان‌ها وجود دارد.

بعنوان شروع، می‌توانم به‌اکراه سفیدپوستان جنوب اشاره کنم که هرگز بطور مستقیم نظریاتشان را درباره حفظ انگاره‌ها Pattern ی موجود جدایی و تبعیض نژادی ابراز نمی‌کنند و اعتقادات خود را به‌دیگران نسبت می‌دهند و با این شیوه عملا میل خود را به پنهان کردن ارزش‌گذاری‌های نازل ظاهر می‌سازند. در اکثر موارد، ارزش‌گذاری‌های نازل خود را بعنوان ارزش‌گذاری دیگران ارائه میدهند و می‌گویند که « افکار عمومی » مخالف هر نوع تغییر است. یا اینکه « مردم جنوب موافق باین یا آن موضوع نیست. » به‌ندرت اتفاق می‌افتد که با اظهارات صمیمانه‌ای پیش آیند و به‌صیغه اول شخص مفرد بگویند که خود فکر می‌کنند حفظ انگاره‌های مانع موجود درست و دلخواه است.

مثال بارز معرفتی که انتخاب می‌شود و در نتیجه بصورت تحریف‌شده‌ای بکار برده می‌شود اینست که سفیدپوستان جنوب هنگام بحث درباره وضع فوق‌العاده‌ی مدارس سیاهان، به مالیات نسبتا کمی که سیاهان می‌پردازند اشاره می‌کنند. و از این نتیجه می‌گیرند که آنچه در زمینه تعلیم و تربیت کودکان سیاهان وجود دارد، از طرف سفیدپوستان تامین شده است.

سیاهان، در مقابل، عموما نظریه پیچیده‌ای را بمیان می‌کشند که بر اساس آن مالیات‌های غیر مستقیم املاک و مستغلات، بصورت اجاره‌های گراقتر، به‌گردن مستاجرین است و چون سیاهان بعنوان طبقه فقیرتر غالبا در خانه‌های اجاره‌ای زندگی می‌کنند، پس به‌نسبت بار سنگین‌تری را بدوش می‌کشند و بنابراین بطور کامل، یا حتی بیش از آنچه سهم آنها است، برای تعلیم و

تربیت فرزندان پسر می‌پردازند .

همچنین ، سفیدپوستان نسبتا درس خوانده (که بر اساس مشاهدات آن موقع من حتی برخی از پزشکان را هم شامل می‌شد) ، به اندیشه های بی‌اساس و نادرستی درباره خصوصیات بدنی (فیزیکی) سیاهان باور داشتند - فی‌المثل اینکه سیاهان بوی مخصوصی میدهند ، جمجمه ضخیم‌تر یا آلت تناسلی بزرگتری دارند - خصوصياتی که سیاهان معمولا آن‌ها را درست نمی‌دانند .

سیاهان عموما از نتایج روزافزون آزمایشهای دقیق هوش و آزمایشهای استعداد ، که بر اساس آنها وجود تفاوتی فاحش موروثی بین سیاهان و سفیدان بعنوان گروه ، ریشه مطلع هستند و با اینحال سفیدپوستان درس‌خوانده‌ای پیدا میشوند که درباره این مسائل خود را به جهالت می‌زنند .

به نسبتی که به عصر حاضر نزدیک شدیم و مساله وسعت بیشتری یافت ، بطرز شگفت‌انگیزی حتی بر درس خوانده های معمولی آشکار شد که اکثریت عظیمی از امریکاییان - که در شرایط مرفهی زندگی می‌کردند - در خصوص محله‌های فقر زده و مردمی که از نظر فرهنگی بی‌نوا هستند ، به بن‌بست رسیده‌اند . بنظر من ، این ، آغاز يك نوع تطهیر اخلاقی و روشنفکرانه بود که تا اندازه‌ای معلول کوهی از بررسیهای آماری ، کتابها و مقالات ، کنفرانس ها و خطابه هایی بود که درباره این مساله تهیه و ایراد گردید .

در اوایل سال ۱۹۶۴ این وضع به جایی رسید که لیندون ب . جانسون ، رئیس جمهور آمریکا ، « جنگ بلاشرط بر علیه فقر » و هدف برقراری « جامعه بزرگ » **The Great Society** را اعلام داشت .

بنظر میرسد که آثار اخلاقی و سیاسی و مالی جنگ ویتنام و همچنین اغتشاش های تژادی بعدا جلوی این تغییر به پیوسته اعتقادات و ارزش گذاریها را گرفته است .

من نمی‌خواهم این موضوع را در این زمینه بیش از این دنبال کنم . معینا نظرم اینست که يك بررسی عمیق‌تر درباره تحول اعتقادات ، در این دوره حساس ، و در میان گروه های متفاوت و طبقاتی که از عقاید گوناگون برخوردار بودند ، نشان خواهد داد که تغییر ارزش گذاری ها باعث فشار وقایع قابل انفعال ناشی از این دو موضوع (جنگ ویتنام و اغتشاش های تژادی) در سالهای بسیار اخیر ، رابطه مستقیم با تحریف های تازه و کلی اعتقادات مردم نسبت به حقایق داشته است .

ظرفیت سنتی امریکاییان که می‌توانند براحتی ، بدون توجه به وضع افراد فقیری که بی‌شمار و به شکل وسیعی در میانشان وجود دارند به زندگی خود ادامه دهند ، به حد افراط خود توسعه یافت . این امر ، با اینحال ، چیز تازه‌ای نیست . اگر از وقوف و آگاهی بر شرایط زندگی طبقه فقیر ، در میان افراد مرفه‌تر جامعه غربی ، امری است عمومی .
۳۳
سی سال پیش ، بعنوان يك استاد جوان ،

این وظیفه را یافتم که از دانشجویان حقوق ، که از آنها خواسته شده بود درباره اوضاع اجتماعی و اقتصادی نیز معرفت کسب کنند ، امتحان کنم . بیش از دانشجویان امروزی ، این دانشجویان به طبقات مرفه‌تر جامعه تعلق داشتند . در آن زمان ، نیمی از خانواده های سوئدی ، در شهر های سوئد ، در آپارتمان های دواطافه یا يك اطاقه زندگی می‌کردند . از دانشجویانم می‌پرسیدم که بنظر آنان منزل يك خانواده معمولی چه وضعی دارد . تا موقعی که از نقطه نظر من مطلع نبودند و به منابع و آمار رجوع نمی‌کردند ، جواب آنها عموما منزلی چهار یا پنج اطاقه بود .

اگر کلی‌تر صحبت کنیم ، نیاز روانی ما برای معقول جلوه دادن ارزش گذاریهایی که در سطح نازل رایج است ، چیزی را که من « نظریات مردم‌پسند » **Popular Theory** و « قالبی » **Stereotype** نام نهاده‌ام ، افزایش می‌دهد . این نظریات مردم‌پسند و قالبی حقایق اجتماعی مهمی هستند و در هر جامعه‌ای نیز وجود دارند و می‌توان آنها را بصورت تجربی مطالعه کرد . این نظریات مردم‌پسند و قالبی شامل يك مشت عقده هایی است که بصورت عقیده درآمده‌اند و آنچنان کرموش شده‌اند که می‌توانند با ارزش گذاری های نازلی که در خدمتشان درآمده‌اند و قصد دارند آنها را پنهان نگاه دارند یا معقول جلوه دهند جور دربیایند . در مورد مساله تژادی پیش‌تر بدان اشاره کردم ، تژاد ، فتنه ، از نظر اجتماعی مهم نیست ، بلکه اعتقادات تژادی است که وقتی بصورت نظریات مردم‌پسند اظهار می‌شود اهمیت پیدا می‌کند (۱۰) . همین نظر ، به نسبت‌های متفاوت ، درباره مسائل سیاسی دیگر نیز مصداق دارد .

ارزش گذاری هایی که غرض آنها پنهان ساختن یا موجه جلوه دادن نظریات مردم‌پسند و قالبی است ، با عنصر احساساتی همراه است . چنین ارزش گذاری هایی با اختلال ایمانی آنها می‌شود که گویی حکمی است که درباره حقایق فوق‌العاده مهم صادر می‌شود . با تدقیق زیاد ، این نظریات مردم‌پسند و قالبی ، سیاسی خود را که گره‌ای از اعتقادات کافریت و غالبا متضاد با واقعیت است ، نشان میدهند .

پانویس‌ها

۷ - مطالبی را که در این فصل و در سه فصل آینده مطرح می‌کنم ، بطور کاملتر در کتاب **An American Dilemma. The Negro Problem and Modern Democracy** تحلیل شده است . همچنین در کتاب « ارزش و نظریه اجتماعی » .

۸ - بمنظور آنکه « ذهنی » بودن فراگرد ارزش گذاری را مورد تاکید قراردم ، من عبدا لغت « ارزش گذاری » **Valuation** را به جای اصطلاح « ارزش‌ها » **Values** ، که خیلی هم در علوم قبولیت یافته است بکار می‌برم - با استثنای

موقعی که اصطلاح ارزش بصورت ترکیبی آن ، یعنی « ارزش مقدماتی » **Value Premise** بکار برده می‌شود ، زیرا در صورت ترکیبی آن ، برخی ارزش گذاری ها انجام گرفته و تعریف شده‌اند و بطور صریح در پژوهش مورد نظر ملاک عمل قرار می‌گیرند . بکار بردن متداول اصطلاح « ارزشها » بین ارزش گذاری به معنی ذهنی آن ، و چیز هایی که درباره آنها ارزش گذاری صورت می‌گیرد یا تعیین ارزش می‌شود ، یعنی در واقع درباره تمامیت زمینه اجتماعی ارزش گذاری ، تولید ابهام می‌کند . هنگامی که اصطلاح ارزش‌ها را مخصوصا در نوشته های جامعه شناسی و مردم شناسی بکار می‌بریم ، معمولا این اصطلاح حاوی مفهوم « ارزش مقدماتی » بطور ضمنی هم هست . عبارت دیگر ، اینکه ارزش بعنوان **eo ipso** گاهی ، یعنی عینی آن ، « ارزشمند » است ؛ و در این زمینه نظریات مختلف اقتصاد آزاد **Laissez-baire** نوعی تعصب را تدارک می‌بیند . اصطلاح « ارزشها » مالا مفهومی را القا می‌کند که سخت ، متجاسس و ثابت است در حالیکه در واقع امر ، ارزش گذاری ها مایه اختلاف و ناپایداریند . مخصوصا در جوامع مدرن ، بهمانحی که در پانویس های پیشین داده شده است رجوع کنید .

۹ - طرز فکری مشابه این در میان اقلیت سفیدپوست افریقای جنوبی وجود دارد . آنها نیز وقتیکه می‌خواهند سیاست تبعیض تژادی خودشان را نسبت به اکثریت نامفید توجیه کنند ، به استدلال مشابهی رو می‌آورند .

۱۰ - نگاه کنید به

An American Dilemma

فصل چهارم ، صفحه ۱۱۲ - ۸۳ .



طرح از : مینو مهدوی